

بررسی پیامدهای مثبت و منفی فیس بوک در چَتِ فیس بوکی با «سروش دباغ»: تهدیدهای فیس بوکی را نادیده می گیرم!

منبع: روزنامه قانون، روز سه شنبه، مورخ: ۹۲/۱۱/۱

احسان نادرپور: سروش دباغ؛ پژوهشگر ایرانی در حوزه‌های ادبیات، دین و فلسفه است. وی از شهریور ۹۰ برای تدریس و تحقیقات علمی به تورنتو مهاجرت کرد. نزدیک به ۲ سال و نیم است که عضو فیس بوک می‌باشد و به گفته‌ی خودش روزی دوبار به این شبکه‌ی اجتماعی سر می‌زند. او دارای یک صفحه‌ی شخصی و یک صفحه‌ی هواداران با بیش از ۴ هزار عضو است. راس یک ساعت مشخص با سروش دباغ برای چت قرار می‌گذارم؛ با کمی تأخیر می‌آید اما بیشتر از سه برابر آنچه مقرر شده بود برای این چت وقت می‌گذارد. با وی در مورد فرصت‌ها و تهدیدهای فیس بوک در این شبکه‌ی اجتماعی به گفتگوی فیس بوکی یا همان چت پرداختیم که در ادامه آن را میخوانید:

آقای دباغ معمولاً چقدر زمان صرف فیس بوک می‌کنید؟

روزی دو بار به فیس بوک مراجعه می‌کنم؛ صبح و شب. در این دو بار، هم پست‌های خود را می‌گذارم، هم به پیام‌های شخصی پاسخ می‌دهم و هم مطالب دیگران را می‌خوانم. خواندن پیام‌های شخصی و پاسخ دادن به آنها در این میان بیشترین وقت را از من می‌گیرد. برخی از مواقع حجم زیاد این پیام‌ها غافلگیرم می‌کند، در عین حال می‌کوشم تا جایی که می‌رسم به آنها پاسخ دهم. من علاوه بر صفحه اصلی فیس بوک، پیجی تحت عنوان "سروش دباغ" دارم؛ پست‌هایم را روی آن صفحه نیز می‌گذارم. در عین حال پیام‌های آن صفحه را نیز به دقت می‌خوانم و پاسخ می‌دهم.

در این میان مخالفان چقدر سهم دارند در مکاتبات و ارتباطات تان در فیس بوک؟ بحث منطقی و غیر منطقی هم طبیعتاً مطرح می‌شود بر خوردتان با این افراد چگونه است؟

علاوه بر هموطنان عزیز ایرانی، پیام‌ها و پرسش‌های زیادی نیز از افغانستان و عراق و تاجیکستان دریافت می‌کنم. مخالفان هم زیاد برایم می‌نویسند. اگر پیام اهانت آمیز نباشد و متضمن پرسشی باشد، معمولاً پاسخ می‌دهم، اعم از اینکه منابعی برای مطالعه معرفی می‌کنم و یا به اختصار و یا تفصیل پاسخ می‌نویسم. پیام‌هایی را هم که متضمن اهانت و ناسزا است، البته بی‌پاسخ می‌گذارم و جز دعا برایشان کاری نمی‌کنم.

برخی از پیام‌ها نیز متضمن تهدید هستند. آنها را نیز نادیده می‌گیرم و از شان عبور می‌کنم. ولی از حجم اندک ناسزاها و تهدیدها که بگذریم، خوشبختانه، با افراد زیادی که مسئله‌های معرفتی و وجودی جدی دارند، در این قریب به ۳ سال در فیس بوک آشنا شده‌ام، از این بابت خرسندم. خیلی از کسانی که مقالات و مصاحبه‌ها و فایل‌های صوتی مرا خوانده و گوش کرده‌اند، پرسش‌ها و انتقادات خود را با من در میان گذاشته‌اند؛ حقیقتاً از آنها استفاده کرده‌ام.

گفتید در فیس بوک برایتان پیام تهدید آمیز می فرستند! اتفاقی که ما در حجم وسیع تر دیده ایم و در ادامه به آن اشاره می کنیم. چه تهدیدهایی معمولا علیه تان صورت میگیرد؟ آیا تاکنون نمود بیرونی هم داشته است؟ نه، نمود بیرونی نداشته. تهدیدهایی از این دست که اگر روزی شما را از نزدیک ببینم، چنین و چنان می کنیم... آنها را هیچوقت جدی نگرفته ام. مشخص هم نیست که از داخل و یا خارج کشور این تهدیدها را دریافت می کنم. بیش از آن، ناسزاهایی است که نثار خودم و خانواده ام، خصوصا پدرم می کنند... آنها عیبی ندارد حقیقتا، سالهاست با این قضیه آشنایم و بدان عادت کرده ام! اوایل قدری ناراحت می شدم؛ اما خوشبختانه مدتهاست دیگر هیچ روی من اثر نمی گذارد و برخی از مواقع فکر می کنم این سخنان مخاطب دیگری دارد و خطاب به من نوشته نشده، به همین سبب از کنار آنها می گذرم.

عموم کامنت هایی که زیر پست هایم نوشته می شود را نگه می دارم و حذف نمی کنم؛ مگر متضمن اهانت صریح به شخصیت های حقیقی و حقوقی باشد. با کامنت های انتقادی مشکلی ندارم اصلا!

آقای دباغ در حوزه ی ادبیات برخی چندان از اینکه یک نویسنده از فیس بوک برای انتشار مطلب و یا حتی از تایپ کردن به جای قلم به دست گرفتن بهره ببرد رضایت ندارند. بعضی هم از خطر تأثیرگذاری منفی ادبیات مجازی بر زبان فارسی سخن می گویند. نظر شما در این باره چیست؟

من مشکلی با تایپ کردن به جای استفاده از قلم ندارم. به نظرم فیس بوک امکانی را به افراد می دهد تا دغدغه ها و ایده های خود را با دیگران در میان بگذارند. خطر تأثیرگذاری منفی در ادبیات مجازی را هم نمی بینم.

خطری که فیس بوک و کلا شبکه های مجازی دارند، این است که فرد را به دنبال خود بکشانند و او را از انجام کارهای دیگر باز دارند. مثلا میزان مطالعه و دیگر کارهای جدی فرهنگی را کاهش دهند

این خطر جدی است. اگر برای استفاده از فیس بوک و دیگر شبکه های اجتماعی، شخص برنامه ریزی نکند و خود را در معرض این سیل اطلاعات و روابط اجتماعی قرار دهد، البته چنین آثاری را در پی خواهد داشت. به نظرم باید زمان مشخص و معینی را در شبانه روز به این امور اختصاص داد و نه بیشتر.

فیس بوک مانند دیگر شبکه های اجتماعی، حقیقتا آثار و برکات زیادی دارد؛ اما باید به هوش بود و در اختصاص وقت بدان دقت کرد. برخی از افراد را می شناسم که واقعا به جز خواندن خبرهای فیس بوکی و پست های دیگران، در طول ماه مطالعه منظم و جدی دیگری ندارند و نمی رسند فی المثل کتابی در ادبیات و یا تاریخ و یا فلسفه و یا هنر بخوانند. به نظرم این اصلا درست نیست.

سال ۸۳ حسین رضازاده نامزد دریافت بهترین وزنه بردار قرن شد و برای این اتفاق سایت فدراسیون جهانی وزنه برداری یک نظرسنجی برگزار کرد. مسؤلان وقت فدراسیون، صدا و سیما و دیگر رسانه ها همگی بسیج شدند تا مردم را تشویق به رای دادن مجازی آن هم بصورت چند باره بکنند. تا اینکه لشگرکشی ایرانیان به سایت مربوطه باعث از دسترس خارج شدن سایت و لغو نظرسنجی شد. اما این لشگرکشی ها دیگر نهادینه شده بود. از انتخاب محبوبترین بازیکنان جهان و مراسم اسکار گرفته تا وبسایت نشنال جئوگرافی و قضایای خلیج فارس! این اواخر هم

صفحات فیس بوک ناسا، المپیک لندن، آقای فابیوس و بازیکنان فوتبال و والیبال و هر که به نوعی طرف مقابل ایرانی‌ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم می‌شود از گزند این لشکرکشی‌ها و گاه‌ها فحاشی‌ها در امان نیست. فکر می‌کنید چرا ما شهروند خوبی برای دهکده جهانی نیستیم؟

از قضا چندی پیش مطلبی درباره فحاشی به لیونل مسی در روزنامه شرق منتشر کردم. اشاره کردم که خرده فرهنگی در کثیری از کشورهای دنیا در میان اهالی ورزش دوست وجود دارد، مثال از حوادث خشونت بار فوتبال اروپا زدم، یا دعوایی که در ورزش‌هاکی در کشور کانادا که من زندگی می‌کنم، به چشم می‌خورد و تلویزیون نیز آنها را نشان می‌دهد. در عین حال، نباید مسئله را تحلیل تک عاملی کرد؛ کلا در میان ما فرهنگِ مدارا متاسفانه چندان نهادینه نشده و صبر و شکیبایی در مناسبات انسانی دست بالا را ندارد. شما نگاه کنید به نحوه رانندگی ما؛ کم طاقتی ما وقتی ماشینی می‌خواهد از پارک بیرون بیاید یا از ما سبقت بگیرد. برایم جالب است فی‌المثل که در این مدت که در کانادا هستم، یکبار نشده، بینم وقتی ماشینی دارد به آرامی از پارک بیرون می‌آید و یا ماشین را عقب و جلو می‌کند، ماشین عقبی بوق بزند و یا شیشه را پایین بکشد و داد و بیداد کند.

در یکی از ایمیل‌هایی که دوستی اخیرا از تهران برایم فرستاده بود؛ در حاشیه یکی از عکس‌ها دیدم، نوشته "پارک = پنچری". یادم افتاد ۳ سال است چنین تابلوهایی را ندیده‌ام!!! اینجا اگر کسی جلوی پارکینگ دیگری پارک کند، خیلی بعید است که دیگری ماشین او را پنچر کند و از آن تأمل برانگیزتر روی درب پارکینگ خود بنویسد که پارک = پنچری. طاقت و صبر و مدارا و رواداری ما در مجموع کم است. این امر علل متعدد دارد و روانشناسان و جامعه‌شناسان بهتر می‌توانند آنرا تحلیل کنند. چاره‌ای نداریم تا همه دست به دست هم دهیم و این فرهنگ را به کمک هم بسازیم. امری که زمان می‌برد؛ اما به میزان نان شب برای ما ضروری است.

بگذارید خاطره ای برای شما نقل کنم. چند ماه پیش در بانک رفته بودم؛ در صف ایستاده بودم تا نوبت من شود و خانمی ایرانی داشت در یکی از باجه‌ها کار خود را می‌کرد. آنقدر رفتار ایشان غریب بود، که دیگر کسانی که در صف بودند، با تعجب به هم نگاه می‌کردند: بلند بلند با موبایل خود حرف می‌زد، با کسی آن طرف خط وسط بانک داد و بیداد می‌کرد. هم کارمند بانک و هم مشتریانی که در صف ایستاده بودند متعجب بودند از رفتار ایشان و از همه مهمتر اینکه توجه نداشت که وقت دیگران را که در صف ایستاده‌اند گرفته، و مشغول کارها و یا بهتر بگویم دعوای شخصی خود با کس دیگری وسط بانک است. البته کسی به این خانم آشکارا اعتراض نکرد؛ اما یادم هست خانمی که جلوی من ایستاده بود، برگشت و به من گفت این خانم فرهنگ حضور در بانک را ندارد؛ راست هم می‌گفت حقیقتا! من هم واقعا چیزی نداشتم بگویم و سکوت کردم. اگر مدارا محوری در ما نهادینه شود، قطعاً در رفتار ما در شهر (پولیس) و در تنظیم روابط ما با دیگران به نحو طبیعی بروز خواهد کرد.

البته از بعد دیگری هم می‌شود به این تجمع مجازی نگاه کرد و از آن به سود کارهای عام‌المنفعه استفاده کرد. چندی پیش گروهی از دانشجویان فعال در امور خیریه اقدام به راه‌اندازی یک کمپینی کردند که توسط آن یک جوان را در آستانه‌ی اعدام نجات دهند. اگر ۱۳ هزار نفر عضو این کمپین می‌شدند و هر کدام ۱۰ هزار تومان کمک می‌کردند هزینه‌ی دیه این فرد که در ۱۶ سالگی دچار قتل عمد شده بود تأمین می‌شد. نزدیک به ۲۰ هزار نفر اعلام کرده بودند که در این اقدام شرکت خواهند کرد و نهایت چند روز پیش این جوان با تأمین مبلغ ۱۳۰

میلیون تومان از اعدام نجات یافت. فکر می کنید آیا اقداماتی از این دست پتانسیل جایگزینی آن لشکرکشی ها را دارند یا مخاطب شان را متفاوت می دانید؟

بله، این خبر خوب را من هم شنیدم؛ اقدام مبارکی بود. همین امر باعث می شود امید خود را از دست ندهیم و از شبکه های اجتماعی ای نظیر فیس بوک استفاده بهینه کنیم. به قول شما می تواند جایگزین آن لشکرکشی ها شود. به قول اقبال لاهوری؟ «تو دل گرفته نباشی که عشق تنها نیست». باید امیدوار بود و به قول داستایفسکی به ادامه دادن ادامه داد.

به نظرم به اندازه خود می توان از این رسانه برای حل مشکلات استفاده کرد و بهره برد. در زندگی امروز، شبکه های اجتماعی نقش مهمی بازی می کنند. چندی پیش در دپارتمان ما در دانشگاه تورنتو جلسه ای بود، از بخش رایانه دانشگاه دو نفر آمده بودند و برای اساتید توضیح می دادند که چگونه می توان از فیس بوک و توییتر برای ارتباط بهینه با دانشجویان استفاده کرد؛ برخی از اساتید اکنون از شبکه فیس بوک استفاده می کنند. چنانکه از ایشان شنیده ام، علاوه بر دانشجویان موظف، دانشجویانی که دانشجوی رسمی کلاس نیستند، در مباحثات فیس بوک شرکت می کنند، منابع را می خوانند و با دیگران و استاد درس وارد گفتگو می شوند. مرادم از ذکر این مثال تأکید بر نفوذ این شبکه های اجتماعی در زندگی امروزه شهروندان است، باید آنها را جدی گرفت و در جای خود از آن بهره برد.

برای پایان گفتگو هم یک استتوس برای ما بنویسید.

در خاتمه این گفتگو، بد نیست استاتوسی را که ۱۵ روز پیش در صفحه فیس بوک خود نوشتم و ناظر به آب و هوای آن روزهای تورنتو بود و در آن ذکری از دلنگی من از روزهای بهاری تهران رفته بود، اینجا بیاورم:

روزهای اخیر تورنتو خیلی سرد شده و بارش باران چهره دیگری به شهر بخشیده است. بارانی که بر اثر سرمای زیاد بلافاصله تبدیل به یخ شده و روی شاخه ها و کابل های برق و ماشین ها نشسته است. از اینرو درختان متعددی در روزهای اخیر شکسته و در کوچه و خیابان های شهر بر روی زمین افتاده؛ برق بخشی از شهر نیز چند روزی است که قطع شده. از سوی دیگر شاخه هایی که یخ زده و قندیل های متعددی که بر روی آنها نقش بسته، مناظر طبیعی زیبایی کم نظیری را پدید آورده است....

همه این اتفاقات در آستانه تولد عیسی (ع) و حلول سال نو رخ داده است. فرا رسیدن سالروز تولد حضرت مسیح و سال نو میلادی را صمیمانه به همه دوستان تبریک می گویم. امیدوارم که سال خوبی پیش روی همه عزیزان باشد؛

روزهای اخیر با خود می اندیشیدم که چقدر تفاوت است میان در رسیدن سال نو در فرهنگ و آئین ما ایرانیان که با نو شدن طبیعت و نفس کشیدن زمین و بر زدن شکوفه ها و خرمی و طراوت و لطافت و وزش باد صبا و بارش باران مطبوع بهاری همراه است؛ در قیاس با سال نویی که در سرمای استخوان سوز زمستان در این سوی کره خاکی سر بر می آورد. این ایام، دلم سخت هوای روزهای بهاری تهران را کرده است...